

رفتار جنسی در ادبیات (نگاهی به دو رمان)

از ادبیات مدرن انگلیسی زبان بدون سکس نمی‌توان سخن گفت. از زمان ویکتوریا، سکس برای انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها تنها در قاره اروپا اتفاق می‌افتاد و کتاب‌های محتوی صحنه‌های سکسی تنها در اروپا می‌توانستند چاپ شوند. بدون اروپا، برای نویسندگان مدرن انگلیسی و اروپایی که به سکس توجه داشتند، ادبیات مدرن انگلیسی زبان نمی‌توانست وجود داشته‌باشد. تا دهه شصت که سکس به آن سوی دریای شمال و اقیانوس اطلس راه یافت؛ چنین بود. "معشوق بانو چاترلی" در ۱۹۶۳ در انگلستان اجازه چاپ یافت و پس از آن بود که ترانه‌های "بیتل‌ها" با اشارات مستقیم انتشار یافتند. در امریکا نیز یک‌سال پیش از آن تاریخ رمان دی.اچ. لاورنس اجازه چاپ و انتشار گرفته بود.

ادبیات مدرن انگلیسی زبان از "اولیسه" اثر جیمز جویس آغاز می‌شود که در سال ۱۹۲۲ در پاریس چاپ شد و انتشار آن در لندن و نیویورک ممنوع بود تا سال ۱۹۶۰ که "معشوق بانو چاترلی" اجازه انتشار یافت. در فاصله این دو تاریخ، بسیاری از نویسندگان مدرن انگلیسی و امریکایی باید کتاب‌هایشان را در پاریس یا ایتالیا و معمولاً نیز بدون ناشر و با سرمایه شخصی انتشار می‌دادند: جویس، لاورنس، ولادیمیر نابوکوف و هنری میلر و دیگران. آثار این نویسندگان به دلیل تجربه نوین در ادبیات یا محتوای سیاسی ممنوع نبود بلکه به دلیل افراط در شرح صحنه‌های سکسی بود. نمی‌توان گفت که کدامیک، سکس یا اروپا نقش عمده داشتند، اما آنچه روشن است این است که در فاصله سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۶۰ برای نویسنده امریکایی و انگلیسی تقریباً اجباری بود که به اروپا برود و با زندگی واقعی آشنا شود. کسی که از پاریس باز می‌گشت، در چمدانش کتاب‌های اولیسه، معشوق بانو چاترلی و لولیتا را پنهان می‌کرد. ادبیات مدرن بخشی از موفقیت را مدیون ممنوعیتش است و ممنوعیت نیز به دلیل وجود سکس در آن بود.

مسئله این است که نویسنده مدرن پس از بیست قرن این شجاعت را در خود یافته بود که در باره بخش مهمی از زندگی انسانی که همان روابط جنسی باشد نیز بنویسد. نتیجه این تلاش بود که در دهه شصت به انقلاب جنسی منتهی شد و در دهه هفتاد به آزادی دلخواه رسید. نویسندگان مدرن را پیام‌آور انقلاب جنسی و جامعه آزاد خوانده‌اند.

این نکته در باره لاورنس صدق می‌کند اما درباره جویس نه. البته هر دو نویسنده نکات مشترکی دارند، اما نکته مشترکشان تنها سانسور کتابشان در انگلیس و امریکا به دلیل صحنه‌های مغایر شئون اجتماعی و انتشار در اروپا و یا حتی نقش آن‌ها در به کنار نهادن سانسور ادبیات در انگلستان و امریکا نیست. جویس و لاورنس مثل نمونه‌های بسیاری از نویسندگان که از هم نفرت دارند، کینه و دشمنی خاصی با هم داشتند. جویس در ۱۹۳۱ معشوق بانو چاترلی را خواند و بانو چاترلی را چاترباکس *Chatterbox Lady* نامید و در نامه‌ای به میس ویور *Miss Weaver* نوشت:

"و صفحه نخست کتاب نوشته به انگلیسی شلخته را خواندم و استوارت جیلبرت بخش تغزلی از برهنگی در جنگل را خواند و پایان کتاب در اصل تبلیغ چیزی است که در همه جهان وجود دارد جز احتمالاً در کشور دی.اچ. لاورنس و او دارد بیشتر تبلیغ خودش را می‌کند."

لاورنس هم در سال ۱۹۲۲ باید زحمت زیادی می‌کشید و به این در و آن در می‌زد تا نسخه‌ای از اولیسه را به دست بیاورد، زیرا چاپ کتاب با سرمایه شخصی مشکلات پخش را به همراه دارد و همیشه هم راه حل درستی برای مبارزه با سانسور نیست. سرانجام کتاب را از دوستی قرض گرفت و پس از مدتی آن را پس فرستاد با این یادداشت که کتاب را جز تکه‌هایی از اینجا و آنجا نتوانسته بخواند. در آن لحظه البته کمی محتاط بود و به نوعی به آثار جویس علاقه نشان می‌داد باین اعتقاد که نام آن‌ها در کنار هم می‌آید: "و فکر می‌کنم که خودم بتوانم تصمیم بگیرم همراه چه کسی به جاودانگی ببیوندم. به نظر من جویس هم با همین اعتقاد مرا زیر نظر دارد." چند ماهی نگذشته که بی‌طرفی لاورنس جایش را به کینه می‌دهد و می‌نویسد که نویسندگانی چون جویس، پروست و دوروتی ریچاردسن *Richardson Dorothy* "آواز مرگ را در گلویشان دارند". کمی بعد، پس از چاپ نوشته *Wake Finnegan* جویس در چند نشریه ادبی، لاورنس در نامه‌ای به آلدوس هکسلی می‌نویسد: "این جیمز جویس چه آدم مبتذلی است. جمع‌آوری خرده‌ریزهایی از کتاب مقدس و ته‌مانده‌های غذا و درست کردن آش در هم‌جوشی از روزنامه‌نگاری مبتذل." و زمانی که همسرش فریدا گفته بود که اولیسه را پسندیده است، نوشت: "فصل آخر کثیف‌ترین و مبتذل‌ترین و پیش‌پاافتاده‌ترین چیزی است که زمانی نوشته شده‌است. کثیف است." به نظر یکی از دوستان دیگر لاورنس، او به شیوه نگارش روشنفکرانه جویس در نوشتن رفتار جنسی با رعایت فاصله، مشکوک بود. به اعتقاد لاورنس باید فکر کردن با مغز را کنار گذاشت و از این پس آلت تناسلی را به کار گرفت.

روشن است که برای لاورنس، اختلاف دیدگاه و سلیقه ادبی مطرح نبود بلکه اختلاف بر سر دو دیدگاه مختلف از رفتار جنسی بود. در این زمینه دیدگاه لاورنس و استدلال‌های او جالب توجه است. نفرت و تاکید بر اختلاف نظر از سوی لاورنس تفاوت زیادی با سانسورچیان و آموزگاران اخلاق ندارد. لاورنس نوشته‌های جویس را کثیف و هرزه می‌نامد که در اصل منظورش همان "پورنوگرافی" است. اما از سوی جویس اختلاف نظر بر سر موضوع دیگری است. از دید جویس: لاورنس پیامبر است و پیامش را در بسته‌بندی شلخته‌ای ارائه می‌دهد. این اختلاف نظر از هدفی سرچشمه می‌گیرد که آن دو مد نظر داشتند. جویس در مرحله‌ای از دوران نویسندگی خود را به مثابه نویسنده‌ای می‌دید که روش تازه‌ای در ادبیات بنیاد نهاده و از چیزهایی نوشته که هیچ نویسنده‌ای پیش از او ننوشته است. می‌خواست با زبان کاری کند که تاکنون هیچ کس نکرده بود. کاری که در ظرفیت زبان نبود و زبان شاید شایستگی‌اش را هم نداشت.

ادبیات برای جویس همه چیز بود و برای لاورنس کاری جنبی. لاورنس می خواست واقعیت را تغییر دهد و نه زبان را. لاورنس پیامی داشت و این نکته که گاه پیامش را تغییر می داد مهم نبود، مهم این بود که پیامی در کار بود. از این نظر لاورنس بسیار انقلابی تر از جویس است. انقلاب جویس، انقلاب واژگان بود که انقلاب واقعی هم نمی تواند محسوب شود در صورتی که لاورنس به سنت پیامبر- شاعرانی تعلق دارد که نویسنده رمانتیک انگلیس ویلیام بلیک William Blake و شاعر ایرلندی و. ب. ییتس Yeats W. B. از آن جمله اند. اینان می خواستند که با کار ادبی انسان را به گونه رادیکالی تغییر دهند و همراه آن جهان را دگرگون کنند.

حق با کدامیک از این دو است؟ برای یافتن پاسخ باید آثار این دو نویسنده را با هم مقایسه کنیم و برای همین اولیسه را در کنار معشوق بانو چاترلی می گذاریم. به نظر یکی از دوستان لاورنس، او کتابش را به عنوان پاسخی به اولیسه جویس و واکنشی نسبت به دیدگاه مبتذل جویس از رفتار جنسی - آن گونه که خود می نامیدش - نوشت.

تکه ای از رمان لاورنس را نقل می کنم که در آن بانو چاترلی برای نخستین بار به اوج لذت جنسی می رسد. به نظر می رسد که دریاست، چیزی نه بیش از امواجی که می خیزند و فرو می نشینند، همراه برآمدگی بزرگی برمی خاست، تا که به آرامی همه تاریکیش به جنبش افتاد و اقیانوسی شد که همه وجود ساکت و تاریکش را دربرگرفت. اوه، و ژرفای درون تنش باز می شد و خود را می گسترانید، در درازای موج هایی که فراز تر می رفتند و هربار بازتر و گسترده تر می شدند، در تهی نرم میانش، به زمانی که غواص عمیق تر لمس می کرد و ژرف تر و ژرف تر می رفت و او ژرف تر و ژرف تر باز می شد، و موج هاش سنگین تر می غلتیدند و از کرانه ای به کرانه دیگر می خوردند، و برهنه اش می کردند، و آن لمس شدنی ناشناخته نزدیک و نزدیک تر می شد و موج های او پیش تر و پیش تر می غلتیدند و از او دور می شدند و او را وامی نهادند، تا ناگهان، در حرکت نرم لرزانی، جدار داخلی گوشت لمس شد، می دانست که لمس شده است و این همه حرکت بر او چیره شد، و او رفته بود. او رفته بود، نبود، و زاده شد: یک زن.

من به عنوان مرد قادر به قضاوت درباره میزان واقعی بودن این توصیف از ارگاسم زنانه نیستم، اما می دانم این دقیقا همان چیزی است که مردها می خواهند که زنان به آن برسند. آگاهانه شکل منفعل فعل را انتخاب می کنم. زیرا زنان منفعل اند و باید ساخته شوند و تنها به نیروی عصای جادویی مردان قادرند که زن شوند و فراموش نکنیم که نویسنده همین صحنه زمان درازی قادر به کاربرد عصای جادوییش نبود.

اما این قسمت به روشنی نشان نمی دهد که چرا انتشار کتاب ممنوع می شود. این یکی از هفت توصیف رابطه جنسی است که سی و پنج سال پس از چاپ و دوسال پس از برداشته شدن سانسور انگلستان، خوانندگان تازه فهمیدند که در ششمین توصیف، سخن از رابطه جنسی از عقب یا به قول اهل کلیسا Penetratio per anum و یا اهل مسجد، وطی است. مهم ترین منظور لاورنس هم استفاده از واژگان کثیفی بود که مردم انگلستان به طور معمول به کار نمی بردند مثل Fuck و cunt.

سرانجام حق به لاورنس داده شد گرچه کاربرد روزمره چنین واژگانی مدیون ادبیات نیست بلکه سینما و موسیقی پاپ نقش اصلی را داشته اند.

اکنون می دانیم که در معشوق بانو چاترلی چه چیزی می توان یافت، اما کثیف بودن اولیسه در چیست؟ اگر به دنبال توصیف های شاعرانه لاورنس وار هستیم، راه را عوضی آمده ایم. در همه کتاب اثری از رفتار جنسی یا سکس خوب و سالم با برداشت لاورنس نخواهیم یافت. آقا و خانمی که با هم مشغولند و با هم و هم زمان نیز به اوج لذت جنسی می رسند. جویس همان واژگان اهل کلیسا را استفاده می کند: جریان آب سیال در سه نقطه زن. رفتار جنسی برای جویس رفتاری فردی است. از دو شخصیت اصلی رمان جویس استفن ددالوس Stephen Dedalus را می شناسیم که همراه دوستانش به روسپی خانه می رود و به منظورش هم نمی رسد، گرچه همه هزینه را پرداخت می کند. لئوپولد بلوم Leopold Bloom سر شب به مقصودش می رسد، اما با جلق زدن. این اصطلاح "به مقصود رسیدن" هم انتخاب خوبی است. وقتی لئوپولد بلوم خسته و درب و داغان آخر شب به بستر و کنار زنش می خزد، به حضور مردی پی می برد که پیش از او کنار زنش بوده است. مردی - بویلان B. Boylan - در غیاب او کنار زنش بوده و همان کاری را با مولی بلوم Molly Bloom کرده که برای لاورنس بسیار اهمیت داشته است. بویلان می تواند شخصیت و قهرمان لاورنس باشد که در معشوق بانو چاترلی شاهکار می زند. بلوم همسر ضعیف و ناتوانی است که از عهده نیازهای جنسی زنش بر نمی آید و جایش را به "مرد واقعی" و مبتذل دیگری می دهد.

در کل کتاب چندبار به بویلان برمی خوریم. اغلب هم از نگاه همسر شکست خورده زن. بلوم سعی می کند تا در روشنایی روز بویلان را نبیند و شبها نیز به گونه آدمی خودآزار - مازوخیست - می گذارد تا زنش از وجود بویلان لذت ببرد. آنچه که بویلان با مولی می کند، تنها از طریق تگگویی-مونولوگ- مولی روشن می شود. و این تگگویی است که لاورنس آن را کثیف و مبتذل می داند. راستی چرا؟ فکر نمی کنم لازم باشد تا فریاد پیر را از گور بیرون بکشیم تا ادعا کند که لاورنس در وجود مولی شوخ و سنگ زانیه - زناکار - وجود زن خودش فریادی شوخ و سنگ زناکار را می دیده و رنج می برده است و نمی توانست که از این کتاب خوشش بیاید.

دلیل اصلی را باید در جانماز آب کشیدن خود لاورنس جست. زبان زیبا و درخشان او خود افشا می کند که لاورنس در اصل از تن زنانه و همه دارد. پیش از آن که تن زنانه برای آدمی چون لاورنس قابل دیدن و لمس شود باید به نیروی فالوس - آلت مردانه - شخم خورده و با ملافه نه چندان موفق ادبی نیز پوشانده شود. جویس در بخش آخر اولیسه کاری

می‌کند که از دیدگاه لاورنس نباید بکند: جویس به تن زنانه صدا می‌بخشد. چه تنی و چه صدایی. به خاطر همین صداست که مولی به تمامی و از اساس با قهرمان زن معشوق بانو چاترلی تفاوت پیدا می‌کند. برای لاورنس زن همان تن است و برای جویس زن تن دارد. مولی به یاد می‌آورد که در آن عصر با معشوقش به کجاها رفته است. بخش جنسی هم اهمیت دارد و هم نه: به یاد نمی‌آورد که چندبار آن کار را کرده‌اند. ابتدا می‌گوید سه یا چهار بار، بعد چهار یا پنج بار و دست‌آخر پنج یا شش بار. برداشت و اظهارنظرش از تن مردانه هم ظریف است: "مرد با دو کیسه پر و آن چیز دیگر که آویزان است و مثل جارختی به سویت می‌آید. بی‌خود نیست که با برگ کلم می‌پوشانندش." مولی البته از تن خودش هم نمی‌گذرد. لابد همین اظهارنظرهای غیررمانتیک درباره تن خودش است که لاورنس را به خشم می‌آورد. مولی روی پستان‌هایش دنبال اثر دندان معشوقش می‌گردد، می‌گوزد (بادمی‌دهد: هر جا که هستی بگذار باد بوزد)، راحت درباره ریدن حرف می‌زند، شب به مستراح می‌رود و متوجه می‌شود که عادت ماهانه‌اش آغاز شده‌است (خون زیادی در وجودمان داریم انگار یا که خشم آسمان است به هر حال آبستتم نکرده)، و به تن خودش نگاه می‌کند: "شرط می‌بندم که به عمرش رانی به قشنگی و سپیدی این دوتا ران ندیده و این قسمت نرم و این نرمی میان که به نرمی هلو است آه خدای من چقدر دلم می‌خواست مرد بودم تا یکبار روی زنی زیبا دراز بکشم." نه مولی رمانتیک است و نه بلوم: "مرد و زن، عشق، یعنی چه؟ چوب‌پنبه و بطری. حالم به هم می‌خورد. بگذار همه‌شان به درک بروند." تفاوت دو نویسنده روشن است. تن زنانه برای لاورنس کثیف است. برای جویس این تن وجود دارد. انتخاب با تو است.

به امروز برسیم: اروتیک امروز چه معنایی دارد؟ نه قصد دفاعیه نوشتن دارم و نه قصد شعار اخلاقی. خودم را به مهم‌ترین پیام جویس درباره سکس در ادبیات محدود می‌کنم. در این قرن بیش از هر زمان دیگری به رفتار جنسی در ادبیات پرداخته شده‌است. یک نکته را که از لاورنس آموخته‌ایم، از یاد نبریم که کسی که زیاد حرف می‌زند، کم عمل می‌کند. رفتار جنسی را بهتر است انجام دهی به جای آن‌که تنها درباره‌اش حرف بزنی. چگونه گفتن را اما از یاد نباید برد.

و به معمای نهایی می‌رسیم: پیام‌آور قدیس صداقت مطلق و اندیشیدن با آلت تناسلی از رفتار سالم جنسی ادبیات جلق آفرید. از آن نوع کتاب‌هایی که باید یک‌دستی بخوانی. اما درباره نویسنده کثیف و مبتذل اولیسه شاید بهتر است که از قضاوت قاضی امریکایی در تاریخ ۶ دسامبر ۱۹۳۳ یاری بگیریم که باید در باره اثر جویس رای می‌داد که آیا مبتذل است یا نه. ابتذال از نظر قانون امریکا به معنای تحریک اسافل اعضا یا منتهی شدن به اندیشه‌های غیرطبیعی جنسی است. از نظر قاضی John M. Woolsey کتاب جویس چنین نبود: "پس از مطالعه دقیق کتاب اولیسه رای من این است که کتاب به هیچ‌وجه محرک اسافل اعضا نیست." حرف آخر بسیار روشن است: کسی که قصد تحریک اسافل اعضا را دارد، بهتر است به سراغ لاورنس برود. برای ادبیات باید به سراغ جویس رفت.

کوشیار پارسى / اردیبهشت / ۱۳۷۷ / آوریل ۱۹۹۸